



ششمین شماره حقوق کیفری

سال هجتم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵

شماره پیاپی ۱۳



دادگاه‌های کیفری بین‌المللی و تحقق دموکراتیک عدالت کیفری

دکتر محمد حبیبی مجنده^۱

سیامک کریمی^۲

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۰/۱

تاریخ دریافت: ۹۳/۷/۱۱

چکیده

دادگاه‌های کیفری بین‌المللی به موازات توسعه‌ای که در سال‌های اخیر پیدا کرده‌اند، مورد بررسی و انتقاد هم واقع شده‌اند. بخشی از این بررسی‌ها و انتقادات ذیل عنوان «تحقق دموکراتیک عدالت کیفری» صورت‌بندی می‌شوند. بر مبنای این انتقادات، برای افزایش اثرگذاری دادگاه‌های کیفری بین‌المللی و این که آن‌ها بتوانند هر چه بیشتر عدالت را محقق کنند، از یک سو باید روش تاسیس دادگاه‌های کیفری بین‌المللی دموکراتیک شده و از سوی دیگر، باید کیفیت رفتار و تعامل با جمعیت‌های بزه‌دیده تغییر کند به گونه‌ای که به تحقق مشارکت جمعیت‌های بزه‌دیده در روندهای رسیدگی منجر شود. این نوشتار، ضمن بررسی این انتقادات، چنین نتیجه می‌گیرد که اگرچه حمایت قابل توجهی از تاسیس دموکراتیک دادگاه کیفری بین‌المللی در عمل رخ نداده است اما به تدریج ضرورت مشارکت بزه‌دیدگان در روند رسیدگی درک شده و در آیین رسیدگی دادگاه کیفری بین‌المللی مشخص است. این روند تا اندازه‌ای به دموکراتیک شدن این نهادها کمک کرده است.

واژگان کلیدی: دادگاه‌های کیفری بین‌المللی، نقد دموکراتیک، عدالت کیفری، تعامل با جمعیت آسیب‌دیده، استراتژی یاری‌رسان.

۱. استادیار گروه حقوق بین‌الملل دانشگاه مفید قم.

۲. دانشجوی دکتری رشته حقوق بین‌الملل عمومی دانشگاه تهران.

مقدمه

از زمان تأسیس دومین نسل^۱ از دادگاه‌های کیفری بین‌المللی در دهه ۹۰ قرن بیستم و آغاز به کار دیوان کیفری بین‌المللی در سال ۲۰۰۲، رفته‌رفته مطالعه انتقادی نحوه تأسیس، ساختار و کارویژه‌های^۲ این نهادها جایگاهی مستقل در میان آثار حقوق‌دانان کیفری و بین‌الملل پیدا کرده است. به عبارت دیگر، در کنار آثاری که هدفشان معرفی و تبیین نهادهای کیفری بین‌المللی است، آثار دیگری نوشته شده‌اند که این نهادها را صرفاً با هدف نقادی به مطالعه درآورده‌اند. به این ترتیب «حوزه تألیفات درباره نهادهای کیفری بین‌المللی در چند سال گذشته از شور و شوق قضایی نسبت به افق‌های جدید در توسعه قضایی و نهادی فراتر رفته و به بحثی نقادانه بدل شده است که در آن نظریه‌پردازان انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و علوم سیاسی (و همچنین اندیشمندان میان رشته‌ای دیگر) هم حضور دارند.» (Glasius, 2012: 43) باید توجه داشت، از آن‌جا که نهادهای کیفری بین‌المللی در مراحل ابتدایی رشد و توسعه به سر می‌برند، نقدهای وارد بر آن‌ها نیز به همان اندازه در مراحل ابتدایی به سر می‌برد و نباید انتظار بیش از اندازه از آن‌ها داشت. (Clarke, 2009: 83) به همین دلیل، مرزهای برخی از این انتقادات در پاره‌ای اوقات به ماهیت تاسیسی نهادهای کیفری بین‌المللی و در مواردی دیگر به نظام حقوقی داخلی آن‌ها و مناسبات درونی‌شان می‌رسد. این انتقادات را می‌توان در دو چارچوب کلی مطرح و مطالعه کرد.

در چارچوب نخست، این موضوع بررسی می‌شود که آیا اصولاً تشکیل دادگاه‌های کیفری بین‌المللی هم‌چون دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق^۳ یا دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا^۴ باید مبتنی بر رضایت دموکراتیک دولت‌ها یا جمعیت‌های بزه‌دیده باشند؟ یعنی برای این که این

۱. دادگاه‌های نظامی نورمبرگ و توکیو که برای رسیدگی به جنایات جنگ جهانی دوم تشکیل شدند، نخستین نسل از دادگاه‌های کیفری بین‌المللی به شمار می‌روند. این دادگاه‌ها به ترتیب بر مبنای موافقتنامه‌های لندن و توکیو و بنا به تصمیم دولت‌های پیروز در جنگ تأسیس شدند. دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق و دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا که دومین نسل از دادگاه‌های کیفری بین‌المللی خوانده می‌شوند، در دهه ۹۰ میلادی و برای رسیدگی به جنایات جنگی در جریان جنگ‌های یوگسلاوی و رواندا به وجود آمدند. تأسیس این دادگاه‌ها مبتنی بر قطعنامه‌های شورای امنیت بود اگرچه که در مورد رواندا، درخواست دولت این کشور هم مزید بر علت بود. نسل سوم دادگاه‌های کیفری بین‌المللی اما، محصول توافق میان دولت محل وقوع جرم و رکن صالح سازمان ملل متحد یعنی شورای امنیت است. دادگاه ویژه سیرالئون (SCSL) و دادگاه ویژه لبنان (SLC) دو نمونه مشهور از این نوع دادگاه‌ها هستند. ویژگی اصلی این نسل، علاوه بر نحوه متفاوت تأسیس آن‌ها در ماهیت مختلط‌شان است. به طور خلاصه آیین دادرسی این دادگاه‌ها برگرفته از قوانین بین‌المللی و قوانین داخلی کشورهاست.

2. Functions.

3. International Criminal Tribunal for the former Yugoslavia (ICTY).

4. International Criminal Tribunal for Rwanda (ICTR).

نهادها واجد مشروعیت باشند و به ویژه با تصویری که جامعه‌های هدف از «عدالت» دارند منطبق باشند، باید بر مبنای رضایت قبلی و دموکراتیک شکل گرفته باشند؟ اگر پاسخ مثبت است، این رضایت دموکراتیک اصولاً باید از جانب چه نهادی صورت گیرد؟ آیا نمایندگان یک جریان سیاسی یا قومی باید حامل این رضایت دموکراتیک باشند یا آن که دولت باید در روندی دموکراتیک که می‌تواند نوعی از همه‌پرسی باشد نظر جامعه را درباره واگذاری یک وضعیت به یک دادگاه کیفری بین‌المللی جویا شود؟ ای‌بسا، اگر از جامعه بزه‌دیده نظرخواهی می‌شد آن‌ها رضایتی به تاسیس این دادگاه‌های کیفری بین‌المللی نداشتند. این موضوع به ویژه در جریان شکل‌گیری دادگاه ویژه سیرالئون جلب توجه می‌کرد. این دادگاه که در سال ۲۰۰۲ و پس از انعقاد موافقت‌نامه صلح لومه^۱ و به درخواست رییس‌جمهور «احمد تجان کاباه»^۲ تشکیل شده بود، انتقادهایی برانگیخت. مخالفان بیشتر بر این نظر بودند که تشکیل کمیسیون حقیقت‌یاب و برقراری آشتی ملی منبعث از موافقت‌نامه صلح لومه عملاً با مختصات جامعه سیرالئون تطابق بیشتری دارد و خاصه آن که تشکیل دادگاه ویژه سیرالئون به نحو آشکاری فراتر از مقررات صلح لومه است که همه جریان‌های سیاسی در سیرالئون درباره آن به توافق رسیده‌اند (رنجبریان، ۱۳۸۹: ۱۳۱).

این نقدها البته در محدوده این چارچوب باقی نمی‌مانند. این انتقادهای این موضوع را پیش کشیده‌اند که شکل اولیه دادگاه‌ها و دیوان کیفری بین‌المللی به شدت درون‌گرا و بی‌توجه به جمعیت‌های متأثر^۳ بوده‌اند و به جاست که با اصلاح نظام حقوقی داخلی این نهادها در جهت رفع این کاستی‌ها گام برداشت. (Orentlicher, 2008: 22) به عبارت دیگر، حتی در صورتی که محاکمه کیفری را شکل اولویت‌دار تحقق عدالت و هدف اصلی بدانیم، تکیه بر آیین‌های دادرسی موجود در نهادهای کیفری بین‌المللی اجازه نمی‌دهد، جوامع محلی، آن‌ها را همچون دادگاه‌های داخلی «از آن خود» بدانند. این مورد به ویژه درباره دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق چالش برانگیز بود. این دادگاه تا سال‌ها به زبان غیرصربی برگزار می‌شد و احکام و اوراق صادره از دادگاه هم همین وضعیت را داشت. رسانه‌های محلی ارتباط اندکی با این دادگاه داشتند و حتی حقوق دانان مستقل را که به نوعی با این دادگاه در ارتباط بودند به دردسر انداخته بود. (Findly, 2010: 121) این ساختار درون‌گرا و خود-بسند^۴ دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق که به نحوی مشابه در دیگر دادگاه‌های کیفری بین‌المللی قابل ردگیری است، نه تنها جامعه بزه‌دیده را از مشارکت در دادگاه محروم می‌کرد، بلکه اصولاً دادگاه را فاقد ابزار مناسب در بهره‌گیری از امکانات

1. Lome Peace Accord, 7 July 1999.

2. Ahmad Tejan Kabbah.

3. Affected Population.

4. Self-Dependent.

محلی و حضور موثر بزه‌دیدگان کرده بود. اتفاقاً چارچوب دوم انتقاداتها، توجه عملی بیشتری برانگیخته است و همان‌طور که خواهیم دید، دادگاه‌های کیفری بین‌المللی تلاش کرده‌اند در قالب برنامه‌های مختلفی همچون «استراتژی یاری‌رسان»^۱ نواقص موجود در نظم داخلی‌شان را برطرف کنند.

این مقاله در دو بخش تهیه شده است. در بخش اول، این موضوع بررسی می‌شود که رضایت دموکراتیک برای تاسیس نهادهای کیفری بین‌المللی تا چه اندازه ضروری و با الزام‌های عملی سازگار است. در بخش دوم هم انتقاداتی مبتنی بر دموکراتیک شدن آیین رسیدگی نهادهای کیفری بین‌المللی و واکنش‌های این نهادها به چنین انتقادهایی مورد مطالعه قرار گرفته‌اند.

۱. مشروعیت دموکراتیک در تاسیس نهادهای کیفری بین‌المللی

دیدگاه‌هایی که تئوری «مشروعیت یا رضایت دموکراتیک» دادگاه‌های کیفری بین‌المللی را صورت‌بندی کرده‌اند، در یک مقوله جای نمی‌گیرند و می‌توان آن‌ها را در اشکال معتدل و رادیکال طبقه‌بندی کرد. به اعتقاد این دسته از نظریه‌ها، اگر دادگاه‌های کیفری بین‌المللی به دنبال تحقق عدالت هستند باید در درجه نخست بر مبنای رضایت جامعه‌های هدف بنا شده باشند. در غیر این صورت، جامعه هدف، این دادگاه‌ها را به چشم نهادهایی تصنعی می‌پندارد و در نتیجه نبود تعامل میان این دادگاه و جامعه هدف، تحقق عدالت را کند یا متوقف می‌کند. (Glasius, 2012: 46) بر این اساس و تاکنون شکل‌گیری دادگاه‌های کیفری بین‌المللی صرفاً با نظر چند دولت نخبه در قالب شورای امنیت و بدون نظرخواهی از جمعیت‌ها و جوامع آسیب‌دیده همراه بوده است. وجوه معتدل این نظریه‌های انتقادی، بدون آن که مشروعیت دادگاه‌های کیفری بین‌المللی را زیر سؤال ببرند، اعتقاد دارند، اعلام رضایت دموکراتیک از سوی جمعیت بزه‌دیده یا دولت مربوطه به تاسیس این دادگاه‌ها، هر چه بیشتر این نهادها را به تحقق عدالت نزدیک‌تر می‌کند. چرا که اعلام رضایت به ایجاد این نهادها، مبین آن است که جمعیت هدف، تحقق عدالت را در شکل برگزاری محاکمه کیفری مجرمان متبلور می‌داند. اما وجوه رادیکال به کلی به شکلی بدبینانه به این نهادها می‌نگرند. خاستگاه این نوع انتقاد به ادبیات مارکسیستی حقوق بین‌الملل باز می‌گردد که بر مبنای آن، نظم ناعادلانه بین‌المللی چنان خصلتی دارد که حتی با رضایت دموکراتیک نیز رفع نمی‌شود. (Glasius, 2009: 62) در ادامه هر دو نظریه‌های انتقادی معتدل و رادیکال مورد بررسی قرار می‌گیرند.

1. Outreach Strategy.

۱.۱. نظریه‌های انتقادی معتدل

شورای امنیت طی قطعنامه‌های ۸۲۷، ۹۵۵، ۱۳۱۵ و ۱۷۵۷ حکم به تاسیس دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق، دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا، دادگاه ویژه سیرالئون و دادگاه ویژه لبنان داد.

مشخص است که در تاسیس دادگاه‌های کیفری بین‌المللی نمی‌توان عنصر مشروعیت دموکراتیک به مانند آن چه که در عرصه سیاست داخلی وجود دارد، سراغ گرفت. حتی اگر دولت‌ها را به مانند افراد جامعه لحاظ کنیم و تردیدی در اعتبار دموکراتیک آن‌ها نداشته باشیم، باز هم مشکل بتوان رضایت «مستقیم» آن‌ها را در شکل‌گیری دادگاه‌های کیفری بین‌المللی مشاهده کرد. شاید تنها استثنا، دادگاه ویژه سیرالئون و رضایت شفاف دولت احمد تجان کاباه باشد. برخی از منتقدان بر این اعتقادند، برای آن که جریان‌های رسیدگی کیفری از مشروعیت در معنای کاملاً هنجاری آن برخوردار باشند، نیاز دارند تا از طریق برخی اشکال رضایت اجتماعی مشروع شده باشند.

این انتقادات به نوعی شباهتی میان نظام‌های قضایی داخلی و نظام قضایی بین‌المللی برقرار می‌کنند. یعنی همان‌گونه که ضروری است نظام‌های قضایی داخلی در قالب روش‌های حقوقی و سیاسی مختلف مشروعیت داشته باشند، به جاست که نظام‌های قضایی بین‌المللی هم واجد مشروعیت باشند. (Fichtelberg, 2006: 775) نباید فراموش کرد که گروه‌ها، جوامع یا دولت بزه‌دیده از طریق اعلام رضایت به تشکیل یک دادگاه کیفری بین‌المللی، نشان می‌دهند که شکل اولویت‌دار برقراری مجدد عدالت، التیام و بازسازی جامعه در گرو تحقق عدالت کیفری بین‌المللی در قالب یک نهاد بین‌المللی است. (Findly, 2010: 121) استدلال اخیر بر مبنای یکی دیگر از انتقادات وارد بر نهادهای کیفری بین‌المللی استوار است و آن به فقدان نظرخواهی از افراد و گروه‌های آسیب‌دیده برمی‌گردد. یعنی صرف آن که مبنای شکل‌گیری یک دادگاه کیفری بین‌المللی تصمیم گروهی از دولت‌ها در شورای امنیت است که عملاً نسبتی با جوامع تحت تاثیر ندارند، باید در مشروعیت آن دادگاه تردید داشت. (Snyder, 2003-2004: 5) از این منظر، اولین گام برای تحقق عدالت، رجوع به جامعه آسیب‌دیده است: «آن‌هایی که می‌خواهند به بازماندگان جنایات کمک کنند باید در وهله نخست به نحو نامحدودی از کل بخش‌های جامعه بپرسند که آن‌ها چگونه عدالت و دیگر نیازهایشان را تعریف می‌کنند.» (Cobban, 2006: 22)

اگرچه هر یک از معتقدان به ضرورت وجود مشروعیت دموکراتیک نهادهای کیفری بین‌المللی دلایل و انگیزه‌های متفاوتی برای این موضوع دارند اما همه آن‌ها را می‌توان ذیل وجوه معتدل انتقاد به این نهادها طبقه‌بندی کرد. همان‌طور که «مارلیس گلاسیوس»^۱ می‌نویسد: «انتقادهایی که

1. Marlies Glasius.

تأکید دارند دادگاه‌های کیفری بین‌المللی به انواع خاصی از رویه‌های مبتنی بر رضایت دموکراتیک سابق نیاز دارند؛ می‌توانند مرهون "یورگن هابرماس"، اولین متفکر دوره ما درباره رابطه میان قانون، رویه دموکراتیک و مشروعیت لحاظ شوند.» (Glasius, 2012: 47) همین تاسی به هابرماس، پیشاپیش رنگی از اعتدال و میانه‌روی به این نظریه‌ها پاشیده است؛ چرا که این فیلسوف آلمانی بر رعایت شدید تفکیک قوا و تمایز میان ویژگی‌های آن‌ها اصرار داشت. هابرماس «ضرورت وجود مشروعیت دموکراتیک» را بیشتر از آن که شرط ماهوی برای قوه قضاییه بداند، آن را به قوه مقننه نسبت می‌داد. در عوض وظیفه تضمین قطعیت قانون با قوه قضاییه بود. (Gelasius, 2012: 51) به این ترتیب، از منظر این دسته از نظریه‌ها، نهادهای کیفری بین‌المللی با وجود فقدان مشروعیت دموکراتیک در بدو تاسیس‌شان می‌توانند در قالب روندهایی متفاوت و با الهام گرفتن از جوامع محلی دموکراتیک شوند.

پذیرش این نظریه‌ها چندان هم بی‌دردسر نیست و حتی برخی از آن‌ها آشکارا با اصول حقوق بین‌الملل کنونی در تعارض قرار می‌گیرند. از جمله این‌که مشخص نیست چرا باید میان نظام قضایی داخلی و نظام قضایی بین‌المللی تشابهی لحاظ کرد در حالی که این دو جز در کارویژه «تحقق عدالت» در حوزه‌های دیگر از یکدیگر متمایزند. از طرفی، هم دادگاه‌های کیفری بین‌المللی و هم دیوان کیفری بین‌المللی صلاحیت رسیدگی به جرایمی را دارند که عمدتاً رعایت آن‌ها جزء قواعد آمره به شمار می‌روند. همان‌گونه که کمیسیون حقوق بین‌الملل در بند هفتم از توضیحات فصل سوم از بخش دوم پیش نویس قواعد مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها مصوب سال ۲۰۰۱ یادآور شده است، این‌ها قواعدی هستند که جامعه بین‌المللی از رعایت آن‌ها منتفع می‌شود و نه صرفاً یک گروه یا جمعیتی بزه‌دیده در قلمرو یک دولت معین؛ پس نباید سرنوشت آن‌ها را به رضایت عده قلیلی گره زد. به هر حال، حقوق بین‌الملل تا زمان دخالت مستقیم افراد فارغ از دولت‌ها در شکل‌گیری نهادهای قضایی بین‌المللی فاصله زیادی دارد. (کاسه‌سه، ۱۳۸۶: ۶۴) از سویی نباید فراموش کرد که در مورد خاص دیوان کیفری بین‌المللی و مطابق ماده ۱۷ اساسنامه رم، این دیوان صلاحیت تکمیلی دارد. این بدان معناست که نظام‌های قضایی داخلی در رسیدگی به وضعیت‌ها در اولویت قرار دارند. پس اگر فرضاً نظام‌های قضایی داخلی را واجد مشروعیت دموکراتیک بدانیم، این بخش از انتقادات به خودی خود مرتفع می‌شوند.

نکته دیگری که استحکام نظریه‌های انتقادی را متزلزل می‌کند به الزام‌های عملی «اعلام رضایت دموکراتیک» باز می‌گردد. اگر قرار باشد که تأسیس دادگاه‌های کیفری بین‌المللی را موکول به رضایت و مشروعیت دموکراتیک بدانیم باید پیش از هر چیز به این پرسش پاسخ داد که چه نهاد یا گروهی باید این کار را انجام دهد؟ آیا گروهی قومی یا جمعیتی که از جرایم جنگی، جنایت علیه

بشریت و نسل کشی آسیب دیده است مجوز اعلام رضایت دموکراتیک را دارد؟ پاسخ مثبت به این پرسش به یک دلیل ساده نمی‌تواند چندان قانع کننده باشد؛ چرا که به راحتی قابل درک است که این گروه‌ها، در معرض این دسته از جرایم، امکانات و انسجام لازم را برای اعلام این رضایت از دست داده‌اند. «آدام برنج»^۱ با اشاره به وضعیت اوگاندا^۲ شمالی در دیوان کیفری بین‌المللی چنین استدلال می‌کند که «حتی اگر نهایتاً قوم آشولی^۲ درخواست رسیدگی بین‌المللی کرده بودند، این رسیدگی تنها زمانی مشروعیت دارد که در واکنش به روند نظرخواهی سابق از مردم آشولی انجام شده باشد و نه به دستور دولت اوگاندا و دادستان دیوان کیفری بین‌المللی». (Branch, 2007: 194) او چند خط بعد می‌نویسد که «دیوان کیفری بین‌المللی باید به بر مبنای اجازه و هماهنگی با نیروهای دموکراتیک عمل کند.» (Ibid, 194) گذشته از این که مشخص نیست که دست آخر رضایت دموکراتیک باید از جانب افراد قوم آشولی ارائه شود یا «نیروهای دموکراتیک»، خود برنج با وقوف بر معضلات عملی ارائه رضایت دموکراتیک می‌نویسد: «چنین چیزی مشکل است؛ چرا که مستلزم آن است تا دیوان کیفری بین‌المللی درباره درخواست مداخله از جانب نیروهای معتبر دموکراتیک قضاوت کند.» (Ibid, 195) مشروعیت رضایت دولت‌ها وضعیت کاملاً مشخصی دارد و خود به خود منتفی است چرا که اصولاً «نباید انتظار داشته باشیم که دموکراسی‌ای ریشه‌دار و احترام به حقوق مدنی را بیابیم و در همان حال شاهد وضعیت‌هایی باشیم که مورد رسیدگی دادگاه‌های کیفری بین‌المللی قرار می‌گیرند.» (Glasius, 2012: 49)

۲.۱. نظریه‌های انتقادی رادیکال

نظریه‌های انتقادی که تاکنون بررسی شدند، بدون آن که اساساً نهادهای کیفری بین‌المللی را زیر سؤال ببرند، بر «ضرورت وجود مشروعیت دموکراتیک» در تأسیس این نهادها مبتنی بودند. گروه دیگری از نظریه‌های انتقادی اما اصولاً با اعتبار بنیادی این نهادها مشکل دارند. این نظریه‌ها تقریباً متعلق به خانواده مارکسیستی حقوق هستند.

از منظر کارل مارکس، قانون در مناسبات سرمایه‌داری، ابزاری برای مهار طبقات کارگر است. او به صراحت اعتقاد داشت که قانون، مناسک جامعه طبقاتی را در قالب نظم قاهرانه بازتولید می‌کند. (مارکس، ۱۳۸۰: ۳۱۶) از منظر نظریه‌های کلاسیک مارکسیستی استقلال نظام‌های قضایی از منافع حکومت و بی‌طرفیشان در تصمیم‌گیری، افسانه‌هایی بیش نیستند. البته همه نظریه‌های

1. Adam Branch.

۲. «آشولی» گروه قومی است که عمدتاً در شمال اوگاندا و جنوب سودان زندگی می‌کنند. آشولی‌ها در جریان جنگ‌های داخلی اوگاندا که تقریباً از سال ۱۹۹۰ شدت گرفتند یکی از طرف‌های نبرد بودند.

مارکسیستی حقوق، چنین بدبینانه به نهادهای کیفری بین‌المللی نمی‌نگرند. از منظر نظریه‌های اخیر، «برخی از افراد به حاشیه‌رانده شده یا محروم از مزایای گفتمان حقوق در عین حال تلاش می‌کنند تا به نظمی که همچنان ساختاری ناعادلانه دارد مشروعیت بخشند.» (Clarke, 2009: 62) چرا که این چنین ارتباطاتی ممکن است به تزلزل نظم ناعادلانه اجتماعی و حقوقی و تعدیل آن بیانجامد. به همین دلیل حقوقدانی مارکسیست نظر داده است که در اوضاع و احوال سرمایه‌داری غربی «مشروعیت حاکمیت قانون، ابزار سیاسی مهمی را در اختیار "ندارها" قرار می‌دهد، چرا که لزوماً با قواعد شناخته شده یا قابل شناسایی از این عده حمایت می‌کند و بسیاری از عقب‌نشینی‌های با ارزش حقوقی را به قدرتمندان تحمیل می‌کند.» (Thompson, 2013: 258) در این قرائت، تعامل با دادگاه‌های کیفری بین‌المللی بیشتر از آن که ذاتی باشد، ابزاری است، و هدف از آن، بیشتر از آن که مشروعیت دموکراتیک باشد تغییر اجتماعی است. به این ترتیب در این خط فکری، می‌توان از امکانات بالقوه موجود در نهادهای کیفری بین‌المللی برای تعدیل نظم ناعادلانه حقوقی موجود بهره برد. استفاده از این امکانات باعث می‌شود تا وضعیت طبقات فرودست یا «به حاشیه رانده‌شدگان» تا حدودی تعدیل شود. به دیگر سخن، در قرائت‌های معتدل مارکسیستی، شایسته است به جای بی‌اعتنایی به نظم حقوقی کنونی - و در این مورد نهادهای کیفری بین‌المللی - تلاش کرد که از روزه‌های موجود برای تزلزل نظم حقوقی ناعادلانه و تحمیل امتیاز به طبقات حاکم بهره برد.

۳.۱. رضایت دموکراتیک در تاسیس دادگاه‌های کیفری بین‌المللی موجود

دادگاه‌های کیفری بین‌المللی تقریباً با روشی مشابه تاسیس شده‌اند. اما باید این دادگاه‌ها را به تفکیک مورد بررسی قرار داد و دید که آیا در تاسیس این نهادها از رضایت دموکراتیک حمایت شده است یا خیر. از آن جا که نحوه تاسیس و ماهیت این دادگاه‌ها مبنایی برای تقسیم‌بندی این نهادهای کیفری بین‌المللی به نسل‌های مختلف شده است (رک. پانویس شماره یک) در نتیجه، در این نوشتار نیز، بررسی رضایت دموکراتیک در دادگاه‌های کیفری بین‌المللی را نیز با توجه به همین تقسیم‌بندی پیش می‌بریم.

۱.۳.۱. نسل اول دادگاه‌های کیفری بین‌المللی

دادگاه‌های نورمبرگ و توکیو که اولین نوع دادگاه‌های کیفری بین‌المللی به شمار می‌روند محصول موافقتنامه‌های لندن و توکیو میان دولت‌های پیروز جنگ جهانی دوم هستند. (رنجیریان، پیشین: ۱۲۴) اگرچه دادگاه‌های نورمبرگ و توکیو از این جهت که مصونیت رهبران سیاسی و فرماندهان

نظامی را نادیده می‌گرفتند، انقلابی در حقوق کیفری بین‌المللی به شمار می‌آمدند (Tomuschat, 2006: 831-832) اما از آنجا که، دادستان و قاضی از کشورهای پیروز در جنگ که خواستار مجازات متهمان به هر طریقی بودند، انتخاب شده بودند، (Curran, 2014: 43) در نتیجه روند این دادگاه‌ها را باید «عدالت طرف‌های پیروز در جنگ» نامید. حتی وجوهی از انتقام‌گیری نیز در دادگاه نورمبرگ دیده می‌شد، چراکه مقر این دادگاه شهر نورمبرگ، مرکز برگزاری جشن‌های سالانه حزب نازی آلمان به رهبری هیتلر بود. (Curran, 2014: 41) با این وضعیت، بسیار بعید است که این دادگاه‌ها را بتوان با الگوی «رضایت دموکراتیک» حتی در کمترین استانداردهایش منطبق دانست. چراکه حتی اگر رضایت ابراز شده از سوی دولت‌های مربوطه را برای تحقق رضایت دموکراتیک کافی بدانیم، باز هم همه دولت‌های آسیب‌دیده از جهان‌گشایی نازی‌ها نسبت به تشکیل این دادگاه نظری ابراز ننموده بودند و تنها چهار دولت ایالات متحده، شوروی سابق، فرانسه و انگلیس در این زمینه دخالت داشتند. (Shabas, 2006: 5)

۲.۳.۱. نسل دوم دادگاه‌های کیفری بین‌المللی

اصلی‌ترین ویژگی نسل دوم دادگاه‌های کیفری بین‌المللی ماهیت کاملاً بین‌المللی آن‌هاست. یعنی نه تنها از نظر ساختار (بودجه، قضات و...) جزئی از یک دولت نیستند بلکه آیین دادرسی آن‌ها نیز از سوی نهادهای بین‌المللی تعیین شده است. (بیگزاده، ۱۳۷۶: ۶۳-۶۰) برخی نویسندگان حقوقی، این ویژگی را متضمن ارتباط ناکافی میان این نهادهای کیفری و جمعیت‌های بزه‌دیده دانسته‌اند چراکه نبود هیچ‌گونه مولفه بومی در وجود این دادگاه‌ها، آن‌ها را هر چه بیشتر از این جوامع دور کرده و در نتیجه کمتر در مدار «رضایت» قرار می‌گیرند. (Raub, 2009: 1017) این نسل از دادگاه‌های کیفری بین‌المللی مشتمل بر دو دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق و دادگاه کیفری بین‌المللی روانداست

الف) دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی: دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی که نقطه آغاز دادگاه‌های کیفری بین‌المللی در عصر ماست از طریق قطعنامه شورای امنیت تاسیس شد. (SC Res 827, 25 May 1993) پس از جنایت‌های گوناگون در سرزمین یوگسلاوی در ابتدای دهه ۹۰ میلادی، شورای امنیت و دبیرکل در پدیداری این دادگاه نقش بازی کردند. (بیگزاده، ۱۳۷۶: ۶۰) شورای امنیت در قطعنامه ۸۰۸ از دبیرکل ملل متحد خواست تا زمینه ایجاد یک دادگاه بین‌المللی را برای رسیدگی به فجایع انجام شده در سرزمین یوگسلاوی سابق بررسی کند. دبیرکل نیز «در اجرای قطعنامه ۸۰۸، گزارشی همراه با متن اساسنامه یک دادگاه بین‌المللی را به شورا ای امنیت» تقدیم می‌کند... شورای امنیت نیز پیش‌نویس اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی برای

یوگسلاوی سابق را بدون کوچکترین تغییری تصویب می‌کند.» (بیگزاده، ۱۳۷۶: ۶۱) به این ترتیب، نه تنها در جریان ایجاد این دادگاه اثری از رضایت جمعیت بزه‌دیده یا دولت‌های ذی‌ربط دیده نمی‌شود بلکه حتی گفته شده است که شدت خشونت‌ها در یوگسلاوی سابق به حدی بود که اصولاً به مصلحت نبود که اجرای حقوق بین‌الملل برعهده طرف‌های درگیر» گذاشته شود. (گرین وود، ۷۴-۱۳۷۳: ۳۸۸)

ب) دادگاه کیفری بین‌المللی روآندا: دادگاه کیفری بین‌المللی روآندا دومین دادگاه از نسل دوم دادگاه‌های کیفری بین‌المللی به شمار می‌آید که به فاصله اندکی از دادگاه یوگسلاوی تشکیل شد. این دادگاه نیز همانند دادگاه یوگسلاوی مبتنی بر قطعنامه شورای امنیت بود (8 SC Res 955, Nov 1994) اما تا اندازه‌ای تفاوت داشت. پس از یورش قوم هوتو به اقلیت توتسی در روآندا و کشته شدن قریب به ده‌ها هزار نفر از این اقلیت، سرانجام سازمان ملل متحد تصمیم گرفت به این موضوع ورود کند. شورای امنیت، تلاش داشت با الگو گرفتن از اقدام گذشته خود در بحران یوگسلاوی، دادگاهی بین‌المللی برای تعقیب و مجازات نسل‌کشی در روآندا ایجاد کند (Cryer et al, 2010: 135) و به همین دلیل، بررسی تاسیس این دادگاه را در قالب قطعنامه ۹۳۵ به کمیسیونی از کارشناسان واگذار کرد. (SC Res 935, 1 July 1994) در همین اثناء، دولت «جبهه میهنی روآندا» متشکل از توتسی‌ها بر دولت مرتکب ژنوسید که به البته به روشی دموکراتیک روی کار آمده بود غلبه کرد. (Glasius, 2012: 49) به همین دلیل، دولت جدید روآندا، ابتدائاً نسبت به تشکیل این دادگاه نظری مساعد داشت و حتی از آن جا که در سال ۱۹۹۴ یعنی به هنگام تاسیس این دادگاه عضو شورای امنیت بود، مساعی‌اش را برای ایجاد این دیدگاه به کار گرفت (Cryer et al, 2010: 136) و در نتیجه این دادگاه به الگوی رضایت دموکراتیک، در قالب رضایت دولت مربوطه نزدیک شده بود. اما همین دولت خیلی زود حمایتش را از دادگاه پس گرفت. (Glasius, 2012: 49) چراکه اساسنامه این دادگاه برخلاف اصرارهای دولت روآندا، مجازات مرگ را حذف کرد و علاوه بر جرم نسل‌کشی، دیگر جرایم شدید بین‌المللی همچون جنایت علیه بشریت را که احتمالاً باعث گرفتاری رهبران دولت جدید می‌شد به صلاحیت‌های دادگاه اضافه کرد. (Cryer et al, 2010: 135) در حالی که مختصات جامعه روآندا، ایجاب می‌کرد تا دادگاهی با قرابت‌های بیشتر با این جامعه، برای فجایع این کشور انتخاب شود اما شورای امنیت در ایجاد این دادگاه به شدت تحت تاثیر دادگاه یوگسلاوی بود به گونه‌ای که نه تنها دادگاه روآندا از نظر سازمانی (یک دفتر دادستان، یک دبیرخانه و سه شعبه) همانند دادگاه یوگسلاوی است بلکه قضاات آن تا سال ۲۰۰۰ همان قضاات دادگاه یوگسلاوی و دادستان آن تا سال ۲۰۰۳ همان دادستان دادگاه مذکور بودند. (Cryer et al, 2010: 136)

۳.۳.۱. نسل سوم دادگاه‌های کیفری بین‌المللی

دادگاه‌های «مختلط» به عنوان سومین نسل از دادگاه‌های کیفری بین‌المللی شناخته می‌شوند. همان‌گونه که از عنوان این دادگاه‌ها بر می‌آید، این نهادها عناصری از نظام حقوقی داخلی کشور مربوطه را با عناصری از نظام حقوق بین‌المللی ترکیب کرده‌اند. (Raub, 2004: 1023) در ادامه این دادگاه‌ها بررسی می‌شوند.

الف) دادگاه ویژه سیرالئون: دادگاه ویژه سیرالئون شاید تنها دادگاه بین‌المللی باشد که به تشکیل بر مبنای رضایت دموکراتیک نزدیک باشد. پس از یک دهه انواع نبردهای خونین در سیرالئون، سرانجام احمد تجان کاباه در سال ۲۰۰۰ در انتخاباتی دموکراتیک به پیروزی رسید. (Perriello & Marieke, 2006: 6) وی در همان سال، از سازمان ملل متحد خواست با تشکیل دادگاهی، مرتکبان فجایع یک دهه اخیر این کشور را مجازات کند. (رنجبریان، ۱۳۸۹: ۱۲۸) در پی این درخواست، شورای امنیت ضمن رد تشکیل یک دادگاه کاملاً بین‌المللی، از دبیر کل ملل متحد خواست تا با مذاکره با دولت سیرالئون، نسبت به تشکیل یک دادگاه مختلط اقدام کند. (SC Res 1315, 14 August 2000) نتیجه این مذاکرات، تهیه اساسنامه دادگاه ویژه سیرالئون بود که در سال ۲۰۰۲ به تایید سازمان ملل متحد رسید. (Perriello & Marieke, 2006: 11) مجلس سیرالئون نیز در اقدامی هماهنگ با دولت این کشور، در تاریخ ۷ مارس ۲۰۰۲ سند تاسیس این دادگاه را به تصویب رساند. (رنجبریان، ۱۳۸۹: ۱۳۱) بنابراین، دادگاه ویژه سیرالئون، موقعیت ممتازی در میان دادگاه‌های مشابه دارد. این دادگاه نه تنها رضایت دولت مستقر این کشور را به همراه داشت بلکه مجلس ملی نیز موافقت خود را با آن اعلام کرده بود.

ب) هیات‌های ویژه رسیدگی به جرایم شدید در تیمور شرقی^۱: در پی سرنگونی دیکتاتوری سوهارتو در اندونزی در سال ۱۹۹۸، رفراندوم استقلال در تیمور شرقی برگزار و اکثریت مردم این کشور رای به استقلال تیمور شرقی از اندونزی دادند. (Cohen, 2007: 6) با این وجود، تداوم تنش‌های سیاسی در این کشور باعث مخاصمات خونین میان شبه‌نظامیان هوادار اندونزی و استقلال طلبان شد. (Raub, 2009: 1029) با دخالت شورای امنیت در بحران تیمور شرقی، نهاد موسوم به «اداره انتقالی ملل متحد برای تیمور شرقی»^۲ کنترل این سرزمین را در دست گرفت. (SC Res 1272, 25 October 1999) شورای امنیت به این نهاد بین‌المللی همه‌گونه صلاحتی اعم از تقنینی، اجرایی و قضائی بخشید تا سرزمین تیمور را برای رسیدن به استقلال نهایی آماده کند. (Cohen, 2007: 7)

1. The Special Panels for Serious Crimes of Timor-Leste. (SPSC).

2. United Nations Transitional Administration for East Timor (UNTAET).

سرزمین در جریان جنگ داخلی تا اندازه زیادی نابود شده بود در نتیجه، «اداره انتقالی» تصمیم گرفت با تأسیس «هیات‌های ویژه رسیدگی به جرایم شدید در تیمور شرقی» در ژوئن ۲۰۰۰ کار رسیدگی به شدیدترین جرایم ارتكابی در جریان جنگ داخلی را به این نهاد واگذارد. (Cohen, 2007: 8) همان‌طور که مشخص است مبنای تأسیس این هیات‌های ویژه تصمیم یک رکن بین‌المللی بود که از سوی شورای امنیت صلاحیت قضائی درباره تیمور شرقی را داشت فلذا، این نهاد کیفری نیز تناسبی با رضایت دموکراتیک ندارد.

ج) دادگاه کوزوو: پس از مداخله سال ۱۹۹۹ ناتو در بحران یوگسلاوی، شورای امنیت، با تأسیس نهادی به نام «هیأت ماموریت سازمان ملل جهت اداره موقت کوزوو»^۱، اداره کوزوو را در اختیار این هیات قرار داد. (SC Res 1244: 10 June 1999) شش سال پس از تأسیس دادگاه یوگسلاوی سابق، نبردهای سنگینی در داخل کوزوو میان صرب‌ها و آلبانیایی‌تبارها به وقوع پیوست. از آن جا که دادگاه یوگسلاوی از نظر زمانی، صلاحیت رسیدگی به این جرایم را نداشت و از سوی دیگر، نظام قضائی کوزوو آن چنان ناتوان بود که نمی‌توانست به جرایم جدید رسیدگی کند در نتیجه هیات ماموریت سازمان ملل متحد تصمیم گرفت با ایجاد نوع جدیدی از دادگاه‌های مختلط در کوزوو، کار رسیدگی به این جرایم را به این دادگاه واگذارد. (Raub, 2009: 1025-1026) همان‌طور که در مورد هیات‌های ویژه در تیمور شرقی گفته شد، اساساً از آن جا که دادگاه کوزوو توسط یک نهاد بین‌المللی ایجاد شده است، نمی‌توان اثری از رضایت دموکراتیک جمعیت آسیب‌دیده درباره آن یافت.

د) شعبه جرایم جنگی بوسنی: در سال ۲۰۰۲، دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی از شورای امنیت خواست تا بخشی از پرونده‌های اتهامی مربوط به متهمان کم‌اهمیت‌تر را به دادگاه‌های ملی واگذارد. شورای امنیت نیز طی قطعنامه‌های ۱۵۰۳^۲ و ۱۵۳۴^۳ از دولت‌هایی همچون بوسنی درخواست کرد دادگاه یوگسلاوی را در رسیدگی به جرایم داخل در صلاحیت دادگاه یوگسلاوی کمک کنند. در پاسخ به این قطعنامه‌ها، دولت بوسنی و هرزه‌گوین، «شعبه جرایم جنگی بوسنی» را در ۹ می ۲۰۰۵ ایجاد کرد که کار رسیدگی به اتهام متهمان بوسنیایی را برعهده داشت. (Martin-Ortega, 2012: 591) از آن جا که نظام قضائی نوپای بوسنی و هرزه‌گوین، فاقد قضات متخصص برای رسیدگی به این جرایم بود، در نتیجه، علاوه بر قضات بومی، قضات بین‌المللی نیز به استخدام این دادگاه درآمدند. (Martin-Ortega, 2012: 593) به هر حال به تدریج، این دادگاه، عناصر بین‌المللی خود را از دست داد و رسماً تا سال ۲۰۱۰ از یک دادگاه مختلط به یک دادگاه

1. United Nations Interim Administration Mission in Kosovo (UNMIK).

2. SC Res 1503, 28 August 2003.

3. SC Res 1534, 26 March 2004.

ملی تبدیل شد. (Martin-Ortega, 2012:594) اگر نقش آفرینی دولت مربوطه را معادل با رضایت دموکراتیک بدانیم، شعبه جرایم جنگی بوسنی تا اندازه‌ای واجد این رضایت است اما نباید فراموش کرد که شورای امنیت نیز در ایجاد این دادگاه به مانند بسیاری از دادگاه‌های کیفری بین‌المللی مداخله داشته است و در نتیجه مولفه رضایت دموکراتیک را کم‌رنگ می‌سازد.

ه) دادگاه ویژه لبنان: در سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵، حملات تروریستی مختلفی در لبنان به وقوع پیوست که مهمترین آن‌ها در ۱۴ فوریه ۲۰۰۵ به ترور رفیق حریری نخست‌وزیر سابق لبنان منجر شد. (Jurdi, 2011:254) دولت لبنان در ۱۳ دسامبر ۲۰۰۵ از شورای امنیت درخواست کرد تا در خصوص تشکیل یک دادگاه بین‌المللی برای محاکمه عاملان این حملات به دولت لبنان کمک کند. شورای امنیت نیز در پاسخ از دبیر کل سازمان ملل متحد خواست تا موضوع را بررسی نماید. دبیر کل نیز در پاسخ، تشکیل یک دادگاه مختلط را پیشنهاد کرد. (آقائی جنت‌مکان، ۱۳۸۸: ۲۵) در نهایت شورای امنیت در قطعنامه ۱۷۵۷ ذیل اختیارات ناشی از فصل هفتم منشور ملل متحد، موافقتنامه تأسیس دادگاه ویژه لبنان میان دولت این کشور و سازمان ملل متحد را تصویب کرد. (SC Res 1757, 30 May 2007) ماده ۱۹ موافقتنامه تأسیس دادگاه که به قطعنامه ۱۷۵۷ پیوست است، مقرر می‌کند که دادگاه پس از آن که مراحل قانونی لازم را طی کرد، تشکیل می‌شود. در حالی که طبق ماده ۵۲ قانون اساسی لبنان، چنین موافقتنامه‌ای علاوه بر امضای رئیس‌جمهور نیاز به موافقت پارلمان این کشور داشت، اما مجلس این کشور اعلام کرد که رضایتی به تشکیل این دادگاه ندارد، اما شورای امنیت همچنان نسبت به شروع به کار این دادگاه اصرار داشت. (Jurdi, 2011:262) حتی «در ۲۰ نوامبر ۲۰۰۶، مشاور حقوقی سازمان ملل متحد در نامه‌ای به شورای امنیت اعلام کرد، اقدامات قانونی برای انعقاد موافقتنامه کامل نشده است. با این حال شورای امنیت معتقد بود که چون قطعنامه براساس فصل هفتم منشور ملل متحد تصویب گردیده، در نتیجه ضرورتی به تصویب پارلمان... ندارد.» (آقائی جنت‌مکان، ۱۳۸۸: ۲۶) به این ترتیب، اگرچه در مورد دادگاه مختلط لبنان، رضایت نسبی در ابتدا وجود داشت اما این دادگاه نیز به دستور شورای امنیت و بنا به درخواست نخست‌وزیر لبنان تشکیل شد. بنابراین، نمی‌توان تشکیل این دادگاه را نیز در چارچوب «رضایت دموکراتیک» قرار داد.

و) شعب فوق‌العاده در دادگاه‌های کامبوج: ^۱ شبه‌نظامیان کمونیست موسوم به «خمرهای سرخ»، موفق شدند در سال ۱۹۷۵ قدرت را در اختیار بگیرند. (Luftglass, 2004:899) خمرهای سرخ تا سال ۱۹۷۹ بر سر کار بودند اما در همین مدت اندک، نزدیک به یک میلیون نفر از مردم کامبوج را به کام مرگ فرستادند. (Ratner, 1999:948) از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۷ با هجوم ارتش ویتنام به

1. Extraordinary Chambers in the Courts of Cambodia.(ECCC)

کامبوج، این کشور متأثر از مخاصمات داخلی و خارجی مختلفی بود تا این که در سال ۱۹۹۷، ثبات نسبی بر این کشور حکمفرما شد. (Luftglass, 2004: 899) در همین سال، دولت کامبوج از سازمان ملل متحد خواست تا این کشور را در تاسیس دادگاهی برای تعقیب رهبران ارشد خمرهای سرخ یاری دهد. سازمان ملل متحد، کار بررسی این پیشنهاد را به کمیته‌ای از کارشناسان واگذار کرد. این کمیته در پاسخ، پیشنهاد داد که دادگاه‌های اختصاصی همانند دادگاه یوگسلاوی و رواندا برای رسیدگی به جنایات ارتكابی در کامبوج تشکیل شود. (Ratner, 1999: 952) این پیشنهاد به دلایل مختلف از جمله هزینه‌های مالی یک دادگاه اختصاصی و نگرانی از عدم اثرگذاری کافی رد شد. (Raub, 2009, 1032) در سال ۲۰۰۲ نیز مجلس کامبوج، در مصوبه‌ای برپایی دادگاهی برای محاکمه رهبران خمرهای سرخ را تصویب کرد. (Raub, 2009: 1033) به هر حال، به دلیل ضعف نظام حقوقی کامبوج، دولت کامبوج و سازمان ملل متحد توافقنامه‌ای در ژوئن ۲۰۰۳ به هدف تاسیس یک دادگاه مختلط امضا کردند. (Ratner, 1999: 952) این دادگاه، «شعب فوق العاده در دادگاه‌های کامبوج» نامیده شدند. اگرچه در این مورد، رضایت دولت مربوطه دیده می‌شود اما نباید فراموش کرد این دولت، از زمانی به بعد این دادگاه را با بی‌میلی و زیر فشار پذیرفت. (Unac, 2006, 133) این به آن دلیل بود که «هون سن» که خود در درخواست از سازمان ملل متحد برای کمک به محاکمه رهبران خمرهای سرخ نقش داشت در ۵ جولای ۱۹۹۷ حکومت را با کودتایی خونین در اختیار گرفت و ترجیح می‌داد قدرت مطلق را حتی در محاکمه رهبران جنایتکار سابق در اختیار داشته باشد. (Luftglass, 2004: 907) به همین دلیل نیز شروع کار دادگاه تا سال ۲۰۰۹ به تعویق افتاد. به هر حال حتی اگر در این مورد، رضایت دولت نیز نقش داشته باشد، به هر حال ماهیت کودتایی این دولت، هرگونه وجه دموکراتیک را در پیدایش شعب فوق العاده در دادگاه کامبوج می‌زدايد.

۴.۳.۱. دیوان کیفری بین‌المللی

اگرچه ماهیت کاملاً بین‌المللی دیوان کیفری بین‌المللی آن را به دادگاه‌های نسل دوم شبیه می‌سازد اما یک تفاوت مبنایی، این دیوان را از دادگاه‌های مذکور متمایز می‌کند. هر دو دادگاه کیفری بین‌المللی نسل دوم، بر مبنای قطعنامه‌های شورای امنیت تأسیس شدند اما چنین وضعی در مورد دیوان کیفری بین‌المللی مصداق ندارد. (رنجریان، ۱۳۸۹: ۱۲۵) طرح ایجاد یک دیوان کیفری بین‌المللی از سال ۱۹۴۸ در دستور کار مجمع عمومی ملل متحد قرار گرفت. در این سال، مجمع عمومی با تصویب قطعنامه ۲۶۰ از «کمیسیون حقوق بین‌الملل» رکن فرعی خود، خواست تا کار تدوین اساسنامه این دادگاه را انجام دهد. (بیگزاده، ۱۳۷۶: ۵۰-۴۹) مصایب و مشکلات

مختلف از جمله عدم تمایل دولت‌ها باعث شد تا کار تدوین این اساسنامه قریب به نیم قرن به درازا بکشد. (Shabas, 2006: 7-9)

پیشرفت و توسعه حقوق بین‌الملل، به تدریج، فضا را برای ایجاد یک دیوان کیفری بین‌المللی که صلاحیت رسیدگی به شدیدترین جرایم بین‌المللی را داشته باشد، فراهم کرد. (بیگ زاده: ۱۳۷۶: ۵۲) از سوی دیگر جنایات رخ داده در اقصی نقاط جهان به‌ویژه در کشورهای آفریقایی مطالبه عمومی فزاینده‌ای برای تشکیل یک چنین دادگاه جهانی را به وجود آورده بود. (Shabas, 2006: 16-17) سرانجام متن تهیه شده از سوی کمیسیون حقوق بین‌الملل به تأیید مجمع عمومی رسید و ۱۲۰ کشور از مجموع ۱۶۰ کشور حاضر در کنفرانس دیپلماتیک رم در ۱۷ جولای ۱۹۹۸ به تأسیس این دیوان رای مثبت دادند. (Shabas, 2006: 18) به این ترتیب، صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی بر مبنای معاهده قرار گرفته است و از این رو به شرط هابرماسی تأسیس بر مبنای رویه‌ای دموکراتیک نزدیک‌تر می‌شود. (Glasius, 2012: 48) با وجود این همان‌طور که در بالا ملاحظه شد، اگر رضایت دموکراتیک صرفاً به معنای رضایت جمعیت‌های تحت تأثیر باشد، مجدداً ملاحظاتی در مورد مبانی دموکراتیک دیوان کیفری بین‌المللی مطرح می‌شود. همان‌گونه که بررسی شد، جز با اندکی اغماض در مورد دادگاه سیرالئون و دیوان کیفری بین‌المللی، نمی‌توان اثری از رضایت دموکراتیک- خواه از سوی جمعیت بزه‌دیده خواه از سوی دولت مربوطه- دید. بنابراین، رضایت دموکراتیک در تأسیس نهادهای کیفری بین‌المللی نتوانسته است در رویه بین‌المللی حمایتی به خود جلب کند و در نتیجه انتقادهای مربوطه در سطح دکتترین باقی مانده‌اند.

۲. مشروعیت دموکراتیک از طریق آئین‌های رسیدگی

نوع دوم انتقادات که در این مقاله بررسی شده‌اند، مجدداً به مناسبات میان نهادهای کیفری بین‌المللی و جوامع بزه‌دیده باز می‌گردد؛ با این تفاوت که در اینجا مطالعه، متمرکز بر وضعیت این مناسبات پس از شکل‌گیری این نهادهاست. در این بخش «روندها و آئین‌های رسیدگی» بنیاد مطالعه و انتقاد را تشکیل می‌دهند. در این جا بحث بر سر این است که نهادهای کیفری بین‌المللی برای جوامع بزه‌دیده تأسیس شده‌اند و در نتیجه باید هر چه بیشتر خود را درگیر این جوامع بکنند. برای تحقق این موضوع، این نهادها باید از «انزوای خود خواسته» و «شکل خود- بسنده» شان بیرون آیند تا جمعیت‌های بزه‌دیده بتوانند آن‌ها را «از آن خود» بدانند. تالیفاتی^۱ که این دسته از

۱. برای نمونه رک:

Glasius Marlies "Do International Criminal Courts Require Democratic Legitimacy?", EJIL, Vol 23 (No 1), (2012); K.M. Clarke, Fictions of Justice: The International Criminal Court and the

نظریه‌ها را به نظم درآورده‌اند عمدتاً دو الگوی پیشنهادی را برای رفع نواقص موجود در نهادهای کیفری بین‌المللی ارائه کرده‌اند. «ارائه اطلاعات»^۱ و «تعامل دوجانبه»^۲ دو الگوی پیشنهادی هستند که به صورت جداگانه بررسی می‌شوند.

۱.۲. ارائه اطلاعات

ساختار هر نوع نظام قضایی قاعدتاً باید متناسب با ساختار جامعه آن باشد. مجموعه قوانینی که دادگاه‌ها بر مبنای آن‌ها حکم صادر می‌کنند تقریباً با توجه به الزام‌ها و نیازهای یک جامعه تدوین می‌شوند. همه این قواعد درباره دادگاه‌های کیفری بین‌المللی هم مصداق دارد. با این همه، وضعیت این دادگاه‌ها به این دلیل که جدای از ساختار و بافت اجتماعی یک جامعه پدید می‌آیند تا حدودی متفاوت است. این تفاوت البته دلیلی برای برائت آن‌ها از انطباق‌شان با جوامع آسیب‌دیده نیست بلکه «آن‌ها وظیفه سنگین‌تری دارند که گمانه‌زنی‌ها درباره آن که آن‌ها از دنیایی دیگر آمده‌اند و هیچ ارتباطی با جوامع محلی ندارند را از میان ببرند.» (Orentlicher, 2008: 23)

دادگاه‌های کیفری بین‌المللی باید خودشان را به جوامع محلی معرفی کنند و تلاش داشته باشند تا هر چه بیشتر به آن‌ها نزدیک شوند. این هدف می‌تواند از رهگذر «ارائه اطلاعات» تامین شود. با وجود این، برخی از دادگاه‌های کیفری بین‌المللی در این زمینه کارنامه روشنی ندارند. برای نمونه «دایان آرتلیچر»^۳ معتقد است که دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق «هرگز در راه اهمیت ارتباط موثر با جوامعی که بیشترین تاثیر را از کار این دادگاه پذیرا بودند، توبره ای مناسب در اختیار نداشت... آرای دادگاه یوگسلاوی تا سال ۱۹۹۹ به زبانی که در یوگسلاوی سابق به آن سخن می‌گفتند، ترجمه نمی‌شد؛ و تا سال ۲۰۰۰ هیچ یک از اطلاعیه‌های مطبوعاتی‌اش به زبان صربی نبود.» (Orentlicher, 2008: 23) آدام برنچ، درباره پرونده اوگاندا در دیوان کیفری بین‌المللی می‌گوید: «خیلی از افراد قبیله آشولی که طرف گفت‌وگو با من بودند، نبود شفافیت و رفتار درون‌گرایانه و مرموز دیوان کیفری بین‌المللی» و «روند غیرشفاف صدور آرای» آن را درک کرده‌اند. (Branch, 2007: 191) «خوزه آلوارز» با جزئیات بیشتری بحث کرده است که رسانه‌های محلی آرای دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا را به مراتب کمتر از آرای دادگاه‌های ملی، پوشش دادند؛ دیوان بدون آن که رواندایی‌ها را «از خود بدانند» آن‌ها را به حال خود رها کرده بود.

Challenge of Legal Pluralism in Sub-Saharan Africa (2009); D.F. Orentlicher, Shrinking the Space for Denial: The Impact of the ICTY in Serbia (2008).

1. Information Provision.
2. Two Way Engagement.
3. Diane Orentlicher.

(Alvarez, 1999: 944-945) همچنین «مارک درامبل»^۱ معتقد است که «دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق و دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا مستقیماً به مردم یوگسلاوی سابق و رواندا پاسخگو نیستند.» و «دادگاه سیرالئون تا اندازه کمی مظهر خواسته‌های عمومی به شمار می‌آید.» (Drumbl, 2007: 134) او عبارت «محرومیت عمومی»^۲ را برای توصیف وضعیت جمعیت‌های بومی به کار می‌برد که در ارتباط با همه دیوان‌ها و دادگاه‌ها قرار دارند. (Ibid, 134)

مهمترین توجه این مطالبات و انتقادات بر ارائه اطلاعات و توضیحات به مخاطبان گوناگون، به ویژه درباره موقعیت تحقیقات دادگاه و رسیدگی‌های کیفری مرتبط با آن مبتنی است. ارائه اطلاعات، به نحوی بنیادین درک جوامع محلی از کار دادگاه‌ها را بالا می‌برد و این به نوبه خود باعث تسهیل فعالیت دادگاه‌ها می‌شود. نباید فراموش کرد که افراد جامعه معمولاً نسبت به پدیده‌های غریب و بیگانه واکنش تدافعی دارند و تلاش می‌کنند تا هرچه بیشتر از آن‌ها حذر کنند. این بخش از انتقادات به خوبی توسط دادگاه‌ها شنیده و تلاش شده است تا در قالب راهکارهای گوناگونی بر نواقص موجود در ساختار دادگاه‌ها فایق آید. «استراتژی‌ها و اختیارات یاری‌رسان» مهمترین این راهکارهاست. (Snyder, 2003-2004: 6) اکنون گفته می‌شود که استراتژی یاری‌رسانی دادگاه‌ها، «محاکمه‌ها و رویه‌های رسیدگی در منطقه یوگسلاوی سابق را در دسترس و قابل درک کرده است.» و «کار آن را به جمعیت‌های حاضر در منطقه توضیح می‌دهد.» ('Outreach', available at: www.icty.org/sections/Outreach, last accessed 20 Sept. 2011)

به نحوی مشابه، «برنامه استراتژیک یاری‌رسانی دیوان کیفری بین‌المللی» بیان می‌کند برای آن که دادگاه اختیاراتش را به طور کامل به کار گیرد «ضروری است که نقش و فعالیت‌های قضایی‌اش به ویژه در جوامعی درک شود که از ارتکاب جرم‌هایی که در صلاحیت دیوان است، تحت تاثیر قرار گرفته‌اند. بنابراین دادگاه باید مکانیسمی را برای تضمین آن که جمعیت تحت تاثیر می‌توانند دادگاه را درک و به آن مراجعه کنند، محقق کند.» (Strategic Plan for Outreach of the International Criminal Court, 29 Sept. 2006: at 3)

تعهدی را با فعالیت‌هایی مشابه عملی کرده‌اند: انتشار جزوه‌ها و دفترچه‌هایی به زبان مختلف، پخش تلویزیونی بخشی از جریان محاکمه، برگزاری سمینارها و میتینگ‌های شهری که کارمندان دادگاه با حضور در آن‌ها خودشان را معرفی می‌کنند، و برنامه‌هایی که به قربانیان، فعالان جامعه مدنی، روزنامه‌نگاران، مقام‌های محلی و متخصصان حقوق اجازه می‌دهد که از دادگاه‌ها بازدید کنند. (Gladius, 2012: 50) اسناد یاری‌رسان و همچنین برخی از اظهارات و نوشته‌های فعالان جامعه

1. Mark Drumbl.

2. Popular Disenfranchisement.

مدنی که به سود دادگاه‌ها است، دست کم ارتباطی قوی میان ارائه اطلاعات و حمایت از دادگاه‌های کیفری بین‌المللی برقرار می‌کنند. برنامه استراتژیک دیوان کیفری بین‌المللی مقرر می‌دارد که «این ارتباطها باید در وهله نخست در جهت افزایش اعتماد این عده به کار گرفته شوند چرا که آنها بهتر می‌توانند دادگاه و نقش‌اش را معرفی کنند.» (Strategic Plan for Outreach of the International Criminal Court, 29 Sept. 2006: at 3) اسناد توجیهی دادگاه سیرالئون که به عنوان نخستین تلاش برای توسعه استراتژی یاری‌رسان پیش از آغاز تحقیقات شناخته می‌شود، در همین چارچوب قرار می‌گیرد؛ یعنی «تامین نیاز مردم سیرالئون به پاسخگویی بیشتر به نزاعی که در کشورشان وجود داشت، بهترین امکان برای تضمین شفافیت و اعتبار دادگاه و تبلیغ همه‌جانبه بودن تاسیس آن است.» (Office of the Attorney General and Ministry of Justice, Special Court Task Force, Briefing Paper on An Outreach and Public Education Program for the Special Court, 7-18 Jan. 2002) گروه یاری‌رسان دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق هم به صراحت معتقد است: «دسترسی به اطلاعات موثق، تصورات اشتباه و پیش‌داوری‌ها را درباره دادگاه می‌زداید.» (Strategic Plan for Outreach of the International Criminal Court, 29 Sept. 2006: at 3)

به این ترتیب با اندکی اغماض می‌توان گفت دادگاه‌ها و دیوان کیفری بین‌المللی پذیرفته‌اند که هرچه بیشتر جوامع بزه‌دیده از ماهیت، نحوه فعالیت و روندهای رسیدگی‌شان مطلع باشند، با موفقیت بیشتری روبه‌رو خواهند بود.

۲.۲. تعامل دوجانبه

الگوی مبتنی بر «ارائه اطلاعات»، الگویی یک‌جانبه است. به این معنا که طی آن، نهادهای کیفری بین‌المللی به صورت یک‌جانبه خودشان را به طرف دیگر توضیح می‌دهند. در کنار الگوی نخست، الگوی دیگری هم به دست داده شده است که متضمن اقدام از جانب هر دو طرف یعنی نهادهای کیفری بین‌المللی و جامعه بزه‌دیده است. به این اعتبار، الگوی دوم مستلزم حدی از مشارکت «جامعه هدف» در روندهای رسیدگی است. باید توجه داشت که در چارچوب الگوی «تعامل دوجانبه»، گستره «جامعه هدف» فراتر از بزه‌دیدگان می‌رود و حتی فعالان جامعه مدنی، رسانه‌ها، رهبران گروه‌های قومی و مذهبی و مواردی از این دست را هم در برمی‌گیرد.

«ویکتور پسکین»^۱ در اثری درباره دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق و دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا، میان الگوی «ارائه اطلاعات» که در بخش قبل توضیح داده شد و الگوی تعهد

1. Victor Peskin.

«پیچیده‌تر و چند وجهی» که شامل «کنش متقابل گسترده و مکرر و گفت‌وگو» میان دادگاه و جمعیت بزه‌دیده می‌شود، تفاوت می‌گذارد. (Peskin, 2005: 952) نویسنده دیگری به روشی مشابه اصرار دارد که دادگاه‌های کیفری بین‌المللی درگیر «مشارکت و گفت‌وگوی عمومی» شوند که اهمیت ویژه‌ای در تسهیل حس «از خود پنداری» دادگاه‌های کیفری بین‌المللی دارد و می‌تواند در ایجاد صلح پس از تعارضات و شکل‌گیری التیام جمعی موثر باشد. (Akhavan, 2003: 712) از جمله درباره دادگاه رواندا گفته شده است که چنین امری «همچنین ممکن است به مقام‌های رسمی دادگاه کمک کند که بهتر متوجه شوند چگونه دادگاه و برنامه‌هایش می‌تواند» در رواندا «بومی تلقی شود» و «انزوای خود خواسته از جامعه رواندا» را از میان ببرد. (Peskin, 2005: 953-955).

تا زمان تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی، نهادهای کیفری بین‌المللی در زمینه مشارکت بزه‌دیدگان در روند رسیدگی‌ها کارنامه قابل دفاعی ندارد. بی‌دلیل نیست که بزه‌دیدگان در جریان دادگاه‌های نظامی نورمبرگ و توکیو «گروه شکست خورده‌گان» نامیده شده بودند. (Schabas, 2007: 324) دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق و دادگاه کیفری بین‌المللی رواندا هم وضعیت بهتری نداشتند. تنها بزه‌دیدگان در حد و اندازه شهود ارتقاء پیدا کرده بودند و عملاً مشارکت آن‌ها در جریان رسیدگی و برقراری پیوند با آن‌ها امری غریب بود. (والین، ۱۳۸۵: ۳۶) این حقیقت را می‌توان به خوبی از زبان «کلود جوردا»^۱ رییس سابق دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق شنید. او در جریان سخنرانی‌اش در سال ۲۰۰۱ گفته بود: «در حالت ایده‌آل، اولویت دادگاه باید محاکمه عالی‌رتبه‌ترین رهبران نظامی و سیاسی باشد، یعنی کسانی که از طریق مسئولیت‌های سنگینی که داشتند و همچنین با مد نظر قرارداد شدت جرایم نسبت داده شده به آن‌ها توسط دادستان، حقیقتاً نظم عمومی بین‌المللی را به مخاطره انداخته‌اند. بنابراین دادگاه بین‌المللی نمی‌تواند پذیرای ده‌ها هزار بزه‌دیده باشد.» (The ICTY and the Truth and Reconciliation Commission in Bosnia and Herzegovina, ICTY press release, JL. P. I. S/ 591 – e, the Hague 17 May 2001, available at: <http://www.icty.org/sid/7985>)

انتقادهای از عدم مشارکت جامعه بزه‌دیده در روندهای رسیدگی باعث شد مشارکت بزه‌دیدگان در آیین رسیدگی دیوان کیفری بین‌المللی تا اندازه‌ای محقق شود. (والین، ۱۳۸۵: ۳۶) در واقع اساسنامه رم، فرصت‌های مختلفی در اختیار بزه‌دیدگان قرار داده است. (Cohen, 2009: 357)

1. Cloude Jorda.

ابتدا می‌توان از حق بزه‌دیدگان در مرحله مقدماتی دعوا سخن گفت. طبق ماده ۱۵ اساسنامه، دادستان می‌تواند راسا براساس اطلاعاتی که به دست می‌آورد، تحقیقاتی را آغاز کند. بسیاری از این اطلاعات از سوی بزه‌دیدگان فراهم می‌شود. (Cohen, 2009: 358) از سوی دیگر، طبق بند سوم از ماده ۱۹ اساسنامه رم، به هنگام بررسی صلاحیت دیوان و قابلیت استماع دعوا، بزه‌دیدگان می‌توانند نظرات خود را به دیوان منعکس کنند. این ماده مبین، حق بزه‌دیدگان برای مشارکت در مرحله صلاحیتی است. (والین، ۱۳۸۵: ۳۹)

مشارکت بزه‌دیدگان در مرحله ماهوی، در بند ۳ از ماده ۶۸ اساسنامه رم مطرح شده است. طبق این بند، «هرگاه منافع شخصی بزه‌دیدگان تحت تاثیر قرار گیرد، دیوان اجازه می‌دهد که دیدگاه‌ها و نگرانی‌های آنان را که به تشخیص دیوان مناسب و مقتضی است در روند رسیدگی ارائه شده و مورد توجه قرار گیرد به نحوی که به حقوق متهم و محاکمه منصفانه و بی طرفانه خدشه وارد نکند...» همان‌گونه که از این مقرر برمی‌آید، مشارکت بزه‌دیدگان در روند رسیدگی موکول به تحقق دو شرط است: تحت تاثیر قرار گرفتن منافع شخصی آنان و عدم خدشه به محاکمه منصفانه و حقوق متهم. احراز تحقق این دو شرط به صلاحدید قضات دیوان واگذار شده است (Cohen, 2009: 368-369) «قواعد آیین دادرسی و ادله اثبات دعوا» در دیوان کیفری بین‌المللی، نظام مشارکت بزه‌دیدگان در رسیدگی را به تفصیل بیان داشته است. طبق قاعده ۸۹، بزه‌دیدگان باید درخواست خود را برای مشارکت در رسیدگی به مدیر دفتر دیوان ارائه دهند (بند ۱) چنانچه شعبه رسیدگی کننده، فرد متقاضی را «بزه‌دیده» تشخیص ندهد، وی می‌تواند مجدداً درخواست دهد. (بند ۲) طبق قاعده ۹۰ نیز هر بزه‌دیده‌ای می‌تواند نماینده قانونی خود را به رسیدگی اعزام کند. (بند ۱) از آنجا که طبیعت جرایم تحت صلاحیت دیوان به گونه‌ای است که شمار قابل توجهی بزه‌دیده از خود به جای می‌گذارند، به نحوی که حضور همگی آن‌ها ممکن است مخل رسیدگی دیوان باشد، در نتیجه این اختیار به قضات دیوان داده شده است تا از بزه‌دیدگان بخواهند که نمایندگان مشترکی برگزینند. (بند ۲ قاعده ۹۰) قضات دیوان در اجرای این اختیار باید به وضعیت خاص برخی بزه‌دیدگان از جمله قربانیان خشونت‌های جنسی توجه داشته باشند. (رضوی فرد، ۱۳۹۰: ۲۰۹) طبق قاعده ۹۱، شعبه رسیدگی کننده می‌تواند مشارکت نماینده قانونی بزه‌دیده را صرفاً به ارائه لایحه کتبی محدود کند. (بند ۲) همچنین طبق همین ماده، نماینده حق دارد با اخذ مجوز از شعبه، از متهم، شهود و کارشناسان سوال کند. (جزء الف و ب بند ۳) نباید فراموش کرد که طبق قاعده ۹۲، دیوان بزه‌دیدگان را از جلسات رسیدگی مطلع خواهد کرد تا بتوانند از امکانات موجود در بند ۳ ماده ۶۸ اساسنامه استفاده کنند. مضاف بر این، اجرای این قاعده پیامی است به

قربانیان که فراموش نشده‌اند. وانگهی اطلاع‌رسانی به قربانیان از مراحل رسیدگی و تصمیمات اخذ شده از حقوق بینادین آن‌هاست. (رضوی فرد، ۱۳۹۰: ۲۱۲).

دادگاه‌های کیفری بین‌المللی نیز برنامه‌هایی برای تحقق تعامل دو جانبه را در دستور کار خود قرار داده‌اند. به این اعتبار، جمعیت‌های آسیب‌دیده و گروه‌های ویژه، صرفاً «مخاطبان» پیام‌ها نیستند، بلکه آن‌ها همچنین باید به عنوان کسانی که «حرفی دارند» شناسایی شوند. (Snyder, 2003-2004: 6) از همین رهگذر، زمینه‌سازی برای گفت‌وگوهای غیررسمی درباره پرونده‌های دادگاه در رسانه‌ها ترغیب می‌شود. برخی مکانیسم‌ها نیز برای تحقق این هدف در دادگاه‌ها در نظر گرفته شده‌اند. برای نمونه دادگاه ویژه لبنان در قالب «شورای قربانیان» که نمایندگانی مستقل در دادگاه دارند، بیشترین سازماندهی را به «صدای قربانیان» بخشیده باشند. دادگاه ویژه سیرالئون اما وضعیت متفاوت و امیدوار کننده‌تری دارد. این دادگاه در همان روزهای نخست، برنامه یاری‌رسانی را طراحی کرد؛ نه صرفاً به منظور تضمین آن که هدف دادگاه در سراسر سیرالئون درک شود بلکه از این بابت که این فرصت را در اختیار همه بخش‌های جامعه مدنی قرار دهد که صدا و انتظارشان توسط دادگاه شنیده و برآورده شود. (First Annual Report of the President of the Special Court for Sierra Leone for the Period 2 December 2002-1 December 2003 (2003), at 6) این دادگاه همچنین در یکی از گزارش‌های سالیانه‌اش دقیقاً تصریح می‌کند که هدف یاری‌رسانی «ترویج ارتباط دو جانبه میان مردمان سیرالئون و دادگاه ویژه است.» (Special Court of Sierra Leone. Third Annual Report of the President of the Special Court for Sierra Leone, January 2005 to January 2006 (2006), at 37) به این ترتیب، ضرورت حضور و مشارکت جوامع آسیب‌دیده در روندهای رسیدگی در نزد دادگاه‌های کیفری بین‌المللی با بسامدهای مختلف درک شده است. این اقدام‌ها، فرصت لازم را به دادگاه‌ها می‌دهند تا متوجه شوند الگوی برتر جوامع هدف از عدالت کیفری را درک کنند.

۳.۲. انتقادی بر دو الگو

توسل به الگوهای «ارائه اطلاعات» و «تعامل دو جانبه» مستلزم حدی از انعطاف در نهادهای کیفری بین‌المللی است. همان‌طور که در دو بخش قبلی مورد بررسی قرار گرفت، این انعطاف به معنای صرف نظر کردن از بخشی از کارویژه‌های حقوقی به سود نقش‌های اجتماعی‌تر است. برقراری چنین موازنه‌ای میان نقش حقوقی و سایر نقش‌های نهادهای کیفری بین‌المللی می‌تواند موجب نگرانی درباره صحت و اعتبار فعالیت‌های دادگاه شود. یعنی آیا پرداختن به نقش‌های اجتماعی در قالب برقراری ارتباط با اقشار جامعه هدف، دادگاه را از نقش صرفاً حقوقی‌اش در تحقق

عدالت دور نمی‌کند؟ شاید همین نگرانی‌ها باعث شده است تا حد نهایی «ارائه اطلاعات» و به ویژه «تعامل دوجانبه»، عدم تزلزل استقلال دیوان عنوان شود. (Peskin, 2005: 955) ارنلیچر هم که خودش تا اندازه‌ای از مدافعان نظریه تعامل همه جانبه میان جوامع هدف و نهادهای کیفری بین‌المللی است هشدار می‌دهد: «تنشی ذاتی میان توجه دادگاه به مخاطبان محلی و ضرورت تمرکز بر اجرای عدالت در پرونده‌ای که نزد این دادگاه مطرح است وجود دارد.» (Orentlicher, 2008: 26)

نگرانی‌ها از اضافه شدن نقش‌های غیرحقوقی به عهده نهادهای بین‌المللی کیفری اساساً ریشه در تمایزی دارند که میان حقوق و سایر حوزه‌های اجتماعی قائل هستند. به دیگر سخن، به هنگام سر و کار داشتن با حقوق، جایی برای توجه به اخلاق و حوزه‌های دیگری چون سیاست و اجتماع باقی نمی‌ماند. اجرای عدالت به خودی خود موجه است و باید توجه داشت که عدالت در اثر هر شکلی از «افکار عمومی» خواه در نوع مشورت با فعالان جامعه مدنی و رهبران گروه‌های قومی و قبیله‌ای و خواه به شکل بحث‌های نقادانه در رسانه‌ها منحرف می‌شود. حتی برخی حقوق‌دانان نظرات رادیکال‌تری دارند و لحظه تأثیرپذیری دادگاه از جریان‌های غیرحقوقی را لحظه پایان عدالت می‌دانند: «واقعیتی که باید برای تشخیص گناهکار بودن یا بی‌گناهی متهم سنجش و تراز شوند بیشتر از آن است که دادگاه‌های کیفری، دموکراسی را اولویت قلمداد کنند. در غیر این صورت باید منتظر مرگ عدالت بود.» (Fichtelberg, 2006: 778) به این اعتبار، حقوق نظامی خود-مرجع^۱ است که همواره معیارهای هنجاری خود را بدون آن که ربطی به محیطش داشته باشد، وضع می‌کند. این نگرانی‌ها و دغدغه‌ها بدون پاسخ نمانده است. از یک سو، در هیچ یک از نمونه‌هایی که نهادهای کیفری بین‌المللی به سوی «ارائه اطلاعات» و «تعامل دوجانبه» رفته‌اند، کارویژه‌های حقوقی و تحقق عدالت از جانب آن‌ها بر زمین نمانده است. اتفاقاً در بیشتر موارد، انتقادهای اصلی متوجه اجرای «حادثه عدالت» از سوی این نهادها بوده است.

آن چه که قطعیت دارد این است که این انعطاف نمی‌تواند بی حد و حصر باشد. شاید ماده ۵۳ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی نیز با توجه به همین مباحث وضع شده است. بند ۲(C) این ماده، به دادستان اجازه داده است با توجه به مولفه‌هایی مشخص همچون «اهمیت جرم ارتكابی، منافع بزه‌دیدگان، سن متهمان و نقش آنان در ارتكاب جرم» ادامه تحقیق را متوقف کند. بنابراین می‌توان گفت که نباید پیشاپیش محدوده‌ای برای اقدامات دادگاه‌ها در برقراری تعامل با جوامع هدف وضع کرد، این موضوع بسته به هر وضعیت خاص می‌تواند متفاوت باشد.

1. Self-Referential.

نتیجه‌گیری

نقد و بررسی چگونگی تحقق عدالت کیفری از سوی نهادهای کیفری بین‌المللی کم‌کم عرصه مستقلی به خود اختصاص می‌دهد. یکی از موضوعات مورد بررسی در این چارچوب، چگونگی تأسیس نهادهای کیفری بین‌المللی، جریان رسیدگی‌های قضایی و نحوه حضور جوامع هدف در آن‌هاست.

در این مقاله نشان داده شد که ضرورت مشروعیت یا رضایت دموکراتیک در تأسیس نهادهای کیفری بین‌المللی دلالت قانع‌کننده‌ای پیدا نکرده است. در وضعیت موجود حقوق بین‌الملل نمی‌توان شکل‌گیری این دسته از نهادها را که کار رسیدگی به سنگین‌ترین جرایم که توانایی فروپاشی هر نوع جامعه‌ای را دارند به رضایت این یا آن گروه یا جریان مشخص یا نامشخص واگذار کرد. شاید توسعه مترقیانه حقوق بین‌الملل در دهه‌های آینده فرصت و توجیه بیشتری برای تأمل بر این نوع نقد را فراهم کند.

نقد دموکراتیک روندهای رسیدگی، هم به اعتبار قابل توجهی رسیده‌اند و هم آن‌که نهادهای کیفری بین‌المللی تا اندازه‌ای انطباق با آن‌ها را در دستور کار خود قرار داده‌اند. به این ترتیب، به جاست که این نهادها در قالب اصول مختلفی خودشان را با جامعه هدف، مرتبط و تلاش‌شان را در توضیح و توصیف خود دوچندان کنند. این اصول می‌تواند تضمینی باشد تا این نهادها در برابر جوامعی که از مداخله حقوقی‌شان متاثر می‌شوند مشروعیت داشته باشند. دادگاه‌های کیفری بین‌المللی تنها نباید نقش یک فرشته نابینا را بازی کنند که وظیفه تحقق عدالت را بر دوش دارد. اتفاقاً بازسازی جامعه بزه‌دیده باید یکی از کارویژه‌های اصلی این نهادها به شمار رود که جز در سایه برقراری ارتباط و الگوپذیری از این جوامع حاصل نمی‌آید. دادگاه‌های کیفری بین‌المللی باید به شکل‌دهی مجدد به هنجارهای جامعه آسیب‌دیده از جرایم شدید کمک کنند و در التیام افراد و گروه‌هایی که در اثر جرایم مورد رسیدگی دیوان به حاشیه‌رانده شده‌اند نقش ایفا کنند. به این ترتیب و به زبان خیلی ساده، دادگاه‌ها باید آمادگی آن را داشته باشند تا مردم جوامع محلی امکان مشارکت در روندهای رسیدگی آن‌ها را پیدا کنند یا آن‌که دلایل عدم انجام فلان تحقیقات، یا عدم تعقیب فلان شخص را آن‌هم نه صرفاً به زبان خاص حقوقی بلکه به زبان مردم مخاطب و از راه رسانه‌های همگانی اعلام کنند. آن‌ها باید به گونه‌ای رفتار کنند که مردم محلی، این دادگاه‌ها را از آن خود بدانند و با آن به‌عنوان یک بخش قضایی خودی رفتار کنند. البته این طرح‌ها و اصول باید در نهایت دقت عملی شوند، چرا که ممکن است از رهگذر اثرپذیری از جوامع محلی، برخی از اصول عدالت فراموش شوند. بنابراین نمی‌توان و نباید پاسخ‌گویی دادگاه‌های کیفری بین‌المللی به جوامع محلی را تا آنجا پیش برد که تمام کارویژه‌های قضایی و حقوقی‌شان در معرض رای جوامع تحت

تأثیر قرار گیرد. در رعایت اصول مبتنی بر دموکراتیزه شدن روندهای رسیدگی باید این محدودیت‌ها را در نظر داشت.

منابع

- آقایی جنت‌مکان، ح. ۱۳۸۸. «تشکیل دادگاه ویژه لبنان، نگاه متفاوت در حقوق بین‌الملل کیفری»، فصلنامه حقوق، ۲(۳۹): ص ۲۳-۴۴.
- بیگزاده، ا. ۱۳۷۶. «سازمان ملل متحد و محاکم کیفری بین‌المللی: تئوری و عمل»، تحقیقات حقوقی، ۱۸(ویژه): ص ۳۸-۱۴۶.
- رنجبریان، ا. و ملک‌الکتاب خیابانی، م. ۱۳۹۸. «دادگاه ویژه سیرالئون: فرایند تشکیل، صلاحیت و مقابله با بی‌کیفرمانی»، مجله حقوقی بین‌المللی، ۴۳(۲۷): ص ۱۶۷-۱۲۳.
- رضوی فرد، ب. و فقیه‌محمدی، ح. ۱۳۹۰. «تکامل حقوق بزه‌دیدگان از منظر مقررات موضوعه دیوان کیفری بین‌المللی»، مجله حقوقی بین‌المللی، ۴۵(۲۸): ص ۱۹۵-۲۳۳.
- گرین وود، ک. ۱۳۸۳-۱۳۸۴. «دیوان بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق»، ترجمه: مهرداد سیدی، مجله حقوقی بین‌المللی، ۱۸ و ۱۹: ص ۳۸۱-۴۱۴.
- مارکس، ک. و دیگران ۱۳۸۰. **ایدئولوژی آلمانی**، ترجمه پرویز بابایی، چاپ سوم، تهران: نشر چشمه.
- والین، ل. ۱۳۸۵. «قربانیان و شهود در جنایات بین‌المللی: از حق حمایت تا حق بیان»، ترجمه توکل حبیب‌زاده و مجتبی جعفری، مجله حقوقی بین‌المللی، ۳۴: ص ۳۳-۵۶.
- Akhavan, Payam (2003), "Review: The International Criminal Court in Context: Mediating the Global and Local in the Age of Accountability", **American Journal International Law**, Vol 97, pp: 696-716.
- Alvarez, Joze.A (1999), "Lessons from the Akayesu Judgment", **Journal of International and Comparative Law**, Vol 5, pp: 938-954.
- Branch, Adamm (2007), "Uganda's Civil War and the Politics of ICC Intervention", **Ethics and International Affairs**, Vol 21, pp:179-198.
- Clarke, Kamari Maxine (2009), **Fictions of Justice: The International Criminal Court and the Challenge of Legal Pluralism in Sub-Saharan Africa**, New York: Cambridge university press.
- Cobban, Helena (2006), "Think Again: International Courts", **Foreign Policy**, Vol 153, pp: 11-31.
- Cohen, David (2007), "Hybrid Justice in East Timor, Sierra Leone, and Cambodia: "Lessons Learned" and Prospects for the Future, Stanford " **Journal of International Law**, Vol. 43, pp 1-38.

- Cohen, Miriam (2009), "Victims' Participation Rights Within International Criminal Court: A Critical Overview, Denver" **Journal of International Law and Policy**, Vol. 37 (3), pp 351-377.
- Cryer, Robert; Friman, Hakan; Robinson, Darryl; Wilmshurst, Elizabeth (2010), **An Introduction to International Criminal Law and Procedure**, New York: Cambridge University Press.
- Curran, Vivian Grosswald (2014), **From Nuremberg to Freetown: Historical Antecedents of the Special Court for Sierra Leone**, in Jalloh, Charles Chernor, **The Sierra Leone Social Court and Its Legacy**, New York, Cambridge University Press.
- Drumbl, Mark (2007), **Atrocity, Punishment, and International Law**, New York, Cambridge university press.
- Fichtelberg, Aaron (2006), "Democratic Legitimacy and the International Criminal Court: A Liberal Defence", **Journal of International Criminal justice**, Vol 4, pp:765-785.
- Findlay, Mark, Henham, Ralph (2009), **Beyond Punishment: Achieving International Criminal Justice**, Lpndon, Palgrave Macmillan.
- Gladius, Marlies (2009) "What is Global Justice and Who Decides? Civil Society and Victim Responses to the International Criminal Court's First Investigations", **Human Rights Quarterly**, Vol 31, pp: 496-520.
- Gladius, Marlies (2012), "Do International Criminal Courts Require Democratic Legitimacy?", **European Journal International Law**, Vol 23 (No 1),pp: 43-66.
- Jurdi, Nidal Nabil (2011), "Falling between the Cracks: The Special Tribunal for Lebanon's Jurisdictional Gaps as Obstacles to Achieving Justice and Public Legitimacy", **Davis Journal of International Law and Policy**, Vol. 17.2 pp 253-282.
- Luftglass, Scott (2004), "Crossroads in Cambodia: The United Nation's Responsibility to Withdraw Involvement from the Establishment of a Cambodian Tribunal to Prosecute Khmer Rouge", **Virginia Law Review**, Vol. 90 (3),pp 893-964.
- Martin-Ortega, Olga (2012), "Prosecuting War Crimes at Home: Lessons from the War Crimes Chamber in the State Court of Bosnia and Herzegovina", **International Criminal Law Review**, Vol. 12,pp 589-628.
- Orentlicher, Diane f (2008), **Shrinking the Space for Denial: The Impact of the ICTY in Serbia**, New York, Open society Institute.
- Perriello, Tom & Wierda, Marieke (2006), **The Special Court for Sierra Leone Under Scrutiny**, International Center for Transitional Justice. Available at: <https://www1.umn.edu/humanrts/instree/SCSL/Case-studies-ICTJ.pdf> (Last Seen: 22 May 2015).

- Peskin, Victor,(2005) "Courting Rwanda: The Promises and Pitfalls of the ICTR Outreach Programme", **Journal of International Criminal Justice**, Vol 3, pp:950-961.
- Ratner, Steven R (1999), "The United Nations Group of Experts for Cambodia", **The American Journal of International Law**, Vol. 93(4), pp 948-953.
- Raub, Lindsey (2009), "Positioning Hybrid Tribunals in international Criminal Justice", **International Law and Politics**, Vol 41, pp 1013-1053.
- Schabas, William. A. (2007), **An Introduction to the International Criminal Court**, New York, Cambridge University Press.
- Snyder, Jack, Vinjamuri, Leslie (2003–2004), "Trials and Errors: Principle and Pragmatism in Strategies of International Justice", **International Security**, Vol 28, pp:5-44.
- Thompson, E P (2013), **Whigs and Hunters: The Origin of Black Art**, London, Breviary Stuff Publications.
- Tomuschat, Christian (2006), "The Legacy of Nuremberg", **Journal of International Criminal Justice**, Vol 6, pp 830-844.
- Unac, Heleyn, Liang, Steven (2006), **Delivering Justice for the Crimes of Democratic Kampuchea, in The Khemer rouge tribunal**, JD Ciorcari (ed), Phonem Penh, Documentatian Center of Cambodia document Series.